

تحصیل بیش از ۳۴۰۰ دانش آموز استثنایی کشور در مدارس عادی چه نتایجی در پی خواهد داشت؟

ادغام دانش آموزان استثنایی سود یا زیان؟



فاطمه بریمانی‌ورزندی
نویسنده گروه نقد روز

تا به حال از دغدغه خانواده‌هایی که کودک مبتلا به اوتیسم دارند چیزی شنیده‌اید؟ مهم ترین دغدغه خانواده‌های دارای کودک ۶ و ۷ ساله وضعیت مدرسه و تحصیل فرزندشان است. حالا خیال کنید در همان سنین متفن شوید که فرزندتان مبتلا به اوتیسم است، آن وقت است که نگرانی‌ها چند برابر می‌شود. نمی‌گوییم دنیا روی سرشان خراب می‌شود، اما می‌گوییم دغدغه دوچندان است؛ اینکه فرزندتان از منظر کارکرد ذهنی با خواهر و برادر یا سایر بچه‌ها هم سطح است، اما به دلیل کم بینایی یا کم شنوایی باید راهی مدارس استثنایی شود. واقعا فکر می‌کنید در سایر کشورهای پیشرو هم این تفکیک‌ها به میزانی که در ایران صورت بندی شده‌اند، مطرح هستند؟ تجربه بسیاری از کشورهای در حال توسعه یا توسعه یافته مانند ژاپن و ایالات متحده آمریکا حاکی از آن است که کمتر این تفکیک‌ها صورت می‌گیرد و کمتر وجه تمایزی میان دانش آموزان قائل هستند. اما ما در ایران نسبت به این مساله بی توجهیم. عموما با کوچک‌ترین تمایز، تمایز ظاهری، سرعت یادگیری، طبقه اقتصادی و... کودکان را جدا کرده و در مدارس متفاوت می‌فرستیم. اگر بخواهیم کودکان مبتلا به اوتیسمی که تنها ضعف جسمی - حرکتی دارند را در مداری عادی ثبت نام کرده و از آنها بخواهیم در میان کودکان معمولی تحصیل کنند، چه پیامدی خواهد داشت؟ در این خصوص و بررسی جنبه‌های مثبت و منفی جداسازی یا اجرای طرح فراگیری آموزش سعی کردیم نظرات موافق و مخالف این ماجرا را بررسی کنیم. آنچه که مسئولان می‌گویند می‌خواهند در مدارس محقق شود تا آنچه که کارشناسان آموزشی شاهد آن هستند.

اخیرا آمارهای از تحصیل کودکان مبتلا به اوتیسم در مدارس عادی منتشر شد که واکنش‌های زیادی را در پی داشت. حمید طریفی حسینی، رئیس سازمان آموزش و پرورش کودکان استثنایی کشور طی مصاحبه‌ای اعلام کرد حدود ۳۴۹ کودک استثنایی در مقاطع تحصیلی متفاوت در مدارس عادی و با شرایط عادی تحصیل می‌کنند. این آمار از جهاتی می‌تواند مقبول و از جهاتی مذموم باشد. همه کودکان برای ثبت نام در مدارس از مرحله آزمون برای سنجش بینایی، شنوایی و سرعت یادگیری و... گذر می‌کنند، برخی از آنها در این مرحله مشخص می‌شود که مبتلا به اوتیسم هستند. مبتلایان به اوتیسم، انواع متعددی دارند و هیچ یک از آنان شبیه یکدیگر نیستند. اما اگر بخواهیم به دو گروه عمده تقسیم کنیم، باید بگوییم که برخی از کودکانی که در سنجش اوتیسم نام می‌گیرند، تنها مشکلات جسمی - حرکتی دارند و گروه دوم از منظر فرآیند یادگیری، کارکرد ذهنی و مهارت‌های ارتباطی دچار اختلال هستند. این وجوه تمایز دست‌مایه‌ای برای جداسازی این کودکان قرار می‌گیرد و خانواده‌ها ملزم می‌شوند کودکان خود را در مدارس استثنایی ثبت نام کنند. تکلیف دانش آموزانی که تنها مشکل جسمی - حرکتی دارند و از منظر ذهنی تفاوتی با کودکان عادی ندارند چیست؟ اینجا است که کار سخت می‌شود.

طرح آموزش فراگیر و مدارس پذیرا

آمارها نشان می‌دهند، حدود ۲ هزار و ۴۶۷ نفر از دانش آموزان محصل، استثنایی بوده و ۳۴۹ نفر از این کودکان در مدارس عادی تحصیل می‌کنند. سید جواد حسینی، رئیس سابق آموزش و پرورش کودکان استثنایی با اشاره به اینکه حدود ۱۸۰۰ مدرسه استثنایی برای کودکان مبتلا به اوتیسم فعالیت می‌کنند، به این مساله اشاره کرد که تا حد امکان تلاش می‌شود اگر اختلال این کودکان تنها مربوط به ضعف جسمانی است، از تحصیل در مدارس عادی محروم نشوند و این موضوع را از جهت‌گیری‌های سند تحول بنیادی آموزش و پرورش دانست و در این خصوص گفت: «ما در سند تحول بنیادی آموزش و پرورش طرح آموزش فراگیر را داریم. طبق این طرح تلاش می‌شود تا تحصیل به صورت فراگیر بوده و دانش آموزان از یکدیگر تفکیک نشوند. در خصوص کودکان استثنایی هم مواردی را شاهدیم که از منظر بهره‌وری کاملاً نرمال هستند و می‌توانند در مدارس عادی و در میان دانش آموزان عادی تحصیل کنند. در حال حاضر حدود ۲۱ هزار مدرسه به عنوان مدرسه پذیرا داریم که در موارد متعدد دانش آموزانی که مبتلا به اوتیسم هستند با مشکلات جسمی - حرکتی دارند را ثبت نام کرده و با حمایت مدارس استثنایی آموزش می‌دهند.»

مساله آموزش فراگیر که در نظر در سند تحول بنیادی آموزش و پرورش مورد توجه قرار گرفته است، در بسیاری از کشورهای پیشرو تصویب و اجرا شده است. تجربه ژاپن و ایالات متحده آمریکا از عدم تفکیک این دانش آموزان با یکدیگر نشان می‌دهد در صورتی که شرایط مهیا بوده و همه جوانب و چالش‌های آموزشی این طرح در نظر گرفته شود، برای سیستم آموزشی توسعه‌انده موثر و مفید خواهد بود. محمدرضا نیک‌نژاد، کارشناس آموزشی هم در این رابطه با اشاره به تجربه ژاپن و آمریکا به اهمیت این موضوع اشاره کرد: «تقریباً در آموزش و پرورش‌های پیشرو، جداسازی به این معنا که در ایران وجود دارد، مطرح نیست. مثلاً در کشوری مانند ژاپن اینکه مدارس به مدارس عادی، استثنایی، تیزهوشان و سمپاد تبدیل شوند، به این صورت وجود ندارد. یک مدرسه دولتی وجود دارد و در موارد خیلی محدودی مدارس پولی وجود دارد که هم ساختار و هم علت ثبت نام بچه‌ها در آن متفاوت است و اصلاً ریشه آن فرق دارد. در این راستا مدارس خصوصی هستند که دولت پول‌شان را می‌دهد اما مدرسه خصوصی به شمار می‌رود.» اما باید به این نکته توجه داشت که تنها اجرای طرح آموزش فراگیر در روند بهبود وضع آموزش و پرورش، چه برای کودکان استثنایی و چه برای دانش آموزان عادی موثر نخواهد بود، بلکه فراهم آوردن محیط و آموزش معلمان، به تعبیری آماده‌سازی مدارس از همه جهات برای بهبود وضع کیفی و کمی الزامی است. آمارها از تجربیات ایران از آن طرح حاکی از آن است که هنوز وضع مطلوبی که متصور بودیم اجرایی نشده و ادامه این روند و اجرای این طرح مستلزم توجه هرچه بیشتر جوانب و مدنظر قرار دادن آن‌هاست. البته به گفته حسینی هم این مساله در آمارها خود را نشان داده است: «با وجود اینکه این جهت‌گیری، جهت‌گیری خوبی است و باید فراگیر شود، اما مساله این است که مدارس عادی ماهیون پذیر نیستند. آمادگی‌های لازم هنوز وجود نداشته و آن طوره که می‌خواهیم نتیجه دلخواه محقق نشده است. البته در خصوص اجرایی شدن این طرح، شیوه‌نامه‌های متعددی که در آن وظایف ارکان مختلف اعم از آموزش و پرورش، سازمان استثنایی، مدارس، معلمان، مشاوران و همه ارکان درگیر مشخص شده باشد، وجود دارد. اما آن طوره که باید اجرایی شده است. بخشی از این مساله هم مربوط به عدم پذیرش این مساله از جانب مدارس عادی است.»

جامعه‌ای که استثنایی‌ها را متمایز نمی‌کند

ایده اصلی طرح آموزش فراگیر این جهت است که با دانش آموزان به شکل متفاوتی برخورد نشود؛ چرا که مدرسه اولین اجتماعی است که کودکان پس از فضای خانواده تجربه می‌کنند. پس باید اشنه‌ترین حالت به جامعه راتامن ۱۸ سالگی برای دانش آموز ترسیم کنند. حالا شما مدرسه‌ای فرض کنید که در آن با کودکان به طور ویژه‌ای برخورد می‌کنند، در اختیار آنان خدمات و امکانات ویژه‌ای را قرار می‌دهند اما به محض فراغ التحصیل شدن، نه دانشگاه و نه جامعه با آنها ویژه برخورد نکرده و این شروع معضلات عمیق‌تر و بزرگ‌تری خواهد بود. شاید رئیس سابق مدارس استثنایی با این جمله که «باید دانش آموزی که نابیناست و پدر و مادر بیبنا دارد رازز همدیگر جدا کنیم؟» این ادغام و عدم تفکیک را توضیح دهد. اتفاقاً اگر بخواهیم از این منظر بررسی کنیم، عدم تفکیک وضعیت مطلوبی است، هم برای دانش آموز استثنایی که در شرایط مصنوعی و آکادمی تحصیل نکند، هم برای دانش آموزان عادی که نوع تعامل و ارتباط‌گیری با دوستان متفاوت از خودشان را تجربه کرده و آموزش ببینند. نیک‌نژاد هم در رابطه با تجربه موفق کشورهای پیشرو همین تحلیل را داشت و اتفاقاً دو به مدارس غیردولتی هم در راستای دور از واقعیت بودن فضا و تفاوت آن با جامعه است. او در این خصوص گفت: «یکی از نقدهایی که ما به مدارس غیردولتی داریم این است که بچه‌ها در یک محیط مصنوعی بار می‌آیند؛ اینکه معلم مدرسه، مدیر مدرسه و معاون، برای این‌ها یک شرایط ویژه قائلند، چرا که مشتری محرو است و برای آنها احترام بیشتری قائل می‌شوند و حمایت‌های نابجا می‌کنند. این بچه‌ها خود به خود یاد می‌گیرند از این حمایت‌ها بهره‌برند و فرد در جامعه دیگر این فضا وجود ندارد. در جامعه واقعی کسی به خاطر پولدار بودن پدر کسی از او حمایت نمی‌کند. اما این در مدرسه وجود دارد. در مدرسه، هم بچه‌هایی که وضعیت عادی دارند نیاز به حضور بچه‌های متفاوت دارند و هم کودکان استثنایی نیاز به حضور و تحصیل در میان بچه‌های عادی را دارند. چرا؟ چون در جامعه عادی سر و کار همیشه ما با این طوره آدم‌هاست. به طور عادی من وقتی با همکلاس‌ام که نابیناست برخورد می‌کنم، این مساله ذهنی را برای من ایجاد می‌کند و مرا با این مساله درگیر می‌کند. امروز اگر معلم گفت ما این دانش آموز این جور برخورد کن یا به طور خاص مدل رفتاری با این کودک کم بینا یا نابینا را یاد داد، من اگر فردی که با این وضع دیدم، مدل کمک کردن و رفتار با او را بلدم، یعنی ارزش آموزش و پرورش در این است که یک فضای عادی و محیط تمرین اجتماعی خوب برای بچه فراهم کند. این جداسازی‌ها این فرصت را از بچه‌ها در دو طرف داستان می‌گیرد. اما روی دیگر این سکه چیست؟

روی دیگر ماجرا؛ دانش آموزانی که به دنبال سوژه می‌گردند

همه‌ما در موارد متعددی فضای تحقیرآمیز مدرسه را هم تجربه کرده‌ایم. اینکه دانش آموزان به دنبال سوژه‌ای برای تلافیف فضا هستند. حالا شما این ایده را تعمیم دهید به کلاسی که در آن دانش آموزی کم بینا یا کم شنوا حضور دارد. نتیجه چیست؟ اگر تنها به مساله آموزش معتقد باشیم، بله شاید ایجاد دو تیمان یا باغماض چهارتا شود. اما اگر اشمس را گذاشتیم آموزش و پرورش پس فضایی که ترسیم کردیم از دنیای این روزها دور است. شما دانش آموز کم بینایی را در کلاس درس دوم ابتدایی تصور کنید. معلم از متن کتاب می‌خواند، دانش آموز جا می‌ماند، از اول و حالا کندتر از قبل، سطر را گم می‌کند، دفعه پنجم این اتفاق رخ می‌دهد و حالا صدای همهمه دانش آموزان بیشتر است. رنگ تفریح؛ شما مطمئنید که کودک اوتیسمی ما از نظر روحی تحت فشار قرار نمی‌گیرد؟ مقطع راهنمایی، مدرسه پسرانه، فضای کسالت‌بار مدرسه و دانش آموز کم شنوا، اینها را کنار هم بگذارید و ببینید واقعا اتفاقی که در مدرسه رخ می‌دهد چیست؟ پس مادر رویاهایمان سیر می‌کنیم و این عین نابرابری و ناعادالتی است. صرف توجه به بهره‌وری یکسان دانش آموزان نمی‌تواند بهانه خوبی برای ادغام کودکان استثنایی با کودکان عادی باشد، چرا که هیچ‌گاه میان این دو طیف فضای مشترک مطلوبی شکل نمی‌گیرد و بی‌شک مهارت‌های ارتباطی متفاوتی دارند. آنها در تعامل با یکدیگر دچار چالش می‌شوند و آسیب‌های روحی روانی بیشتری برای دانش آموز استثنایی در بر خواهد داشت.

تجربه زیسته معلمان آموزش و پرورش هم حاکی از همین ماجراست. نیک‌نژاد به عنوان معلمی که تجربه تدریس با دانش آموز کم بینا در مدرسه عادی را داشته درباره چالش‌های اینچنینی مدرسه این طوره می‌گوید: «فضای اجتماعی جامعه‌ما و سطح فرهنگ خانواده‌های ما به آن شکل نیست که این بچه‌ها را به پندیرند، یعنی مدرسه از اینها پشتیبانی‌های لازم را نمی‌کند. در مشاوران و معاونان مدرسه با این موضوع آشنا هستند و نه اینکه بچه‌ها به یکدیگر کمک می‌کنند که چطور با این بچه‌ها برخورد کنند. پس این بچه‌ها به گونه‌ای آزاری می‌بینند یا مورد تبعیض قرار می‌گیرند. به هرحال این طوره نیست که سایر دانش آموزان عادی مقصر باشند، آنها هم آشنا نیستند، نمی‌دانند چه کار کنند، فضای مدرسه هم فضای سنگین و آزاردهنده‌ای است و از هر سوژه‌ای می‌خواهند استفاده کنند و استراحت کنند. گاهی اوقات به شکل کامل‌گیر استثنایی و غیر اخلاقی چنین سوژه‌هایی دست بچه‌ها می‌آید و دانش آموزان استثنایی هم آزارهای کلی می‌بینند و آثار این آزارها احتمالاً تا آخر عمرشان با آنها خواهد بود.»

چالش‌های آموزشی که با استثنایی‌ها داریم

هرچقدر هم که ادعا کنیم این فضای مدارس دولتی ادغامی، نزدیک‌ترین حالت به جامعه امروز برای کودکان و نوجوانان است، اما باز هم باید بپذیریم که حضور این دانش آموزان مخل فرآیند آموزشی در مدارس است. حالا خودتان را بگذارید جای خانواده دانش آموزان عادی، کودکی در کلاس درس فرزند شما حضور دارد که از منظر احساسی آسیب‌پذیرتر از فرزند شماست. دائماً وسط کلاس با گریه و غلبه هیجانات آنی حواس فرزند شما را پرت می‌کند و روحیه او را تضعیف می‌کند. واکنش‌تان چیست؟ رعایت عدالت در حق دانش آموز استثنایی، ناعادالتی برای سایر دانش آموزان عادی را در بر ندارد. حالا اگر این مشکل مربوط به اختلالات جسمی - حرکتی باشد، فرآیند را کندتر می‌کند. سیستم آموزشی ما به سمت کتاب‌محوری و برنامه زمانبندی شده پیش رفته و در همین راستا حضور دانش آموزی که فرآیند آموزشی را کندتر می‌کند آسیب جدی به فرآیند تحصیل وارد می‌کند. این دانش آموزان نیازمند به حمایت جدی‌تری هستند و لازم است تا مدارس در جهت این ادغام آماده‌سازی شوند. زمانی که ما با معضلاتی همچون کمبود معلم، ضعف سیستم آموزشی و ضعف در تعامل با کودکان استثنایی مواجه هستیم نمی‌توانیم توقع داشته باشیم تعداد مدارس پذیرا افزایش یابد یا به صورت داوطلبانه خود را درگیر این معضل کنند. نیک‌نژاد از ایجاد اختلال آموزش در فرآیند کار با این دانش آموزان گفت: «من در کلاس خودم یک سری دانش آموز کم بینا و کم شنوا داشتیم اما به هیچ توضیحی نداده بودند که سر کلاس برای این بچه چه کار باید بکنم. البته این دانش آموزان یک رابط آموزشی داشتند که هر چند وقت یکبار به مدرسه سر می‌زد و پیگیری‌های لازم را از خود دانش آموز انجام می‌داد. ولی من برای آموزش به این دانش آموزان بنا را بر تجربه

خود گذاشتم و طبیعتاً کار با آنها مشکل بود. تا آنجایی که می‌دانم، بچه‌های اوتیسمی نیازهای ویژه‌ای دارند و این نیازهای ویژه مستلزم حضور معلمی است که با روش‌های ویژه با آنان کار کند. این فضا مطلقاً در مدارس ما وجود ندارد. معلم‌ها هم همین معلم‌هایی هستند که مانند بسجی‌های دوره جنگ طی دوره‌های سه ماهه آموزش می‌بینند و راهی مدارس می‌شوند.»

معلمانی که هیچ آموزشی ندیده‌اند، معضل آفرینند

تجربه‌های زیسته و اتفاقی که در مدارس رخ می‌دهد حاکی از آن است که عدم توانمندی معلمان در مدارس و عدم وجود آموزش‌های لازم برای ارتباط‌گیری و آموزش به کودکان استثنایی معضل آفرین است. به هرحال کودکان استثنایی به دلایل ساختار ذهنی یا به دلایل ناتوانی‌های جسمی سرعت یادگیریشان ممکن است کمتر یا حتی بیشتر از باقی دانش آموزان دیگر باشد. این مساله مستلزم این است که ساختار آموزشی، ترندها، روش‌ها و شیوه‌هایی را برای اینها در هر کلاس تدارک ببینند. در کشورهای پیشرو این طوره است که به محض ورود این دانش آموزان استثنایی به مدارس عادی، پشتیبان‌های آموزشی در مدرسه حضور پیدا می‌کنند. یعنی با معلم خودشان یک زمانی را در همان محدوده کاری مدرسه برای آنها وقت می‌گذارند یا کسی را خارج از کلاس و البته با راهنمایی و هدایت معلم در همان مدرسه استخدام می‌کنند و تاخیر یادگیری را با این موارد جبران می‌کنند. این موضوع را هم می‌توان ذیل ضعف‌ها و چالش‌های آموزشی این کودکان مطرح کرد. حالا با این وضع که مدارس ما با معضل کمبود معلم آموزش دیده مواجه هستند، چالش پیشرو جدی‌تر خواهد بود. این چالش را بگذارید کنار سیستم آموزشی متمرکز که از معلم‌ها توقع دارند تا طی بازه زمانی خاصی، محتوای مشخصی را آموزش دهند. محمدرضا نیک‌نژاد در این رابطه هم تجربه مشابهی داشت و این چالش را این طوره شرح داد: «دانش آموز کم بینایی من در کلاس باعث می‌شد من برای اینکه چنانچه زمانم آرام‌تر از متن بخوانم، از طرفی هم آموزش‌های لازم را ندیده بودم. از طرفی پشتیبان آموزشی وجود نداشت که این تاخیر را جبران کند. من تا اندازه‌ای سرعت آموزش را پایین آوردم اما بعد یکی دو هفته از برنامه کلی کلاس جا ماندم چون ساختار متمرکز است و من در واقع ملزم هستم که یک برنامه درسی محدود را در زمان محدودی ارائه دهم، نمی‌رسیدم که برای دانش آموز خاصم وقت بگذارم. بنابراین در آن سال نهایتاً یا من باید ضربه را بدهم، یا بچه‌های کلاس یا آن بچه ضربه را می‌دهد. حالا اینکه بچه‌های اوتیسمی را به مدرسه آوردن خوب است اما اینکه چه برنامه‌ای برای آنها دارند مساله مهم‌تری است. شاید بدو مدار هم اینجا راضی باشند ولی پیش‌بینی من با توجه به تجربه‌های داخلی و خارجی این است که آن بچه‌های استثنایی آسیب‌های بیشتری خواهند دید.»

البته سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور در خصوص این چالش و کارهایی که باید انجام شود طوره دیگری تحلیل کرد: «ما ۲۱ هزار مدرسه پذیرا داریم. در جهت توانمندسازی این مدارس ۸۰۰ مدرسه استثنایی پشتیبان هستند. یعنی هر مدرسه استثنایی مسئولیت چند مدرسه عادی را برعهده گرفتند. علاوه بر آن سازمان نوسازی مدارس هم این مدارس را برای دانش آموزان مناسب‌سازی می‌کند. مثلاً از سال ۷۰ که این طرح تلقیحی فرآیند شده است، تا به الان حدود ۶۲ برابر افزایش دانش آموز داشتیم. حالا این فرآیند ثبت نام در مدارس عادی باید به گونه‌ای باشد که در آن مدارس مدیر مدرسه، معلم، حتی دانش آموزان و اولیا آگاهی لازم را داشته باشند. سازمان آموزش و پرورش استثنایی مسئول این کار است. آموزش‌هایی می‌دهد، معلمان رابطی را قرار می‌دهد تا به معلمان عادی آموزش دهند و کارهایی در جهت توانمندسازی آن مدرسه انجام می‌دهد.»

ما هم نتیجه‌ای مشابه کشورهای پیشرو خواهیم گرفت؟

این طرح آموزش فراگیر که در بسیاری از کشورها در حال اجراست، قطعاً موفقان و مخالفان خاص خودش را دارد. حالا ما با این مساله مواجه هستیم که این مساله در ایران تا چه حد می‌تواند ما را به فضای عدالت آموزشی نزدیک کند؟ شاید از جهتی عدالت را برای کودکان استثنایی فراهم کنیم تا از آموزش معمول و عادی و فضای شبه اجتماعی برخوردار شوند. اما به بهای آسیب‌های روانی و فشارهای ذهنی بیشتر. از طرفی ناعادالتی در حق کودکان غیراستثنایی است. اگر هم ادعا کنیم برای کودکان عادی فضایی شبه اجتماع فراهم می‌کنیم و به آنها آموزش‌هایی برای ارتباط‌گیری بهتر با دانش آموزان متفاوت را می‌دهیم، باید به مساله فرهنگ جامعه و اختلالی که در فرآیند آموزشی رخ می‌دهد هم حساسیت نشان دهیم. معلمان هم که از چند جهت دچار معضل شده و در فرآیند آموزشی، مدیریت کلاس و مدل ارتباطی با چالش‌های گوناگونی مواجه خواهند شد. اگر بخواهیم که از این طرح نتیجه مطلوب را بگیریم باید به مساله آماده‌سازی مدارس پذیرا بیشتر توجه کنیم و معلمان را با آمادگی بیشتری به کلاس‌ها بفرستیم. نیک‌نژاد درباره بهبود وضع این طرح می‌گوید: «عوامل زیادی برای ناکارآمدی آموزش و کیفیت آموزشی پایین مان داریم که ریشه‌های آن باقیم، انتظار درستی نیست. اگر به طور نسبی زمینه‌ای را فراهم کنیم که این بچه‌ها بتوانند حضور داشته باشند و در آموزش هم به طور نسبی موفق باشند، در آینده این بچه‌ها و بچه‌های دیگر موثر خواهد بود.» این کارشناس آموزشی پیرامون کارهایی که باید انجام شود این طوره ادامه داد: «اگر روزی قانونی برای ادغام این دانش آموزان در مدارس عادی تصویب می‌شود معلمان استثنایی که آموزش ویژه دیده‌اند، در چند مدرسه به عنوان کمک‌آموزش حضور پیدا کرده و معلمان را کمک کنند. معلمان استثنایی می‌توانند هم در خصوص چالش‌های پیش‌رو و هم چالش‌هایی که در لحظه ممکن است معلم عادی مواجه شده باشد آموزش‌هایی به کادر مدرسه بدهند. با توجه به اینکه تعداد دانش آموزان استثنایی در حال تحصیل سه هزار و ۴۶۷ نفر بوده و این تعداد از چندان هم کم نیست، با توجه به موارد ذکر شده، بهتر است تدبیری در رابطه با ادغام با عدم ادغام این دانش آموزان با دانش آموزان عادی اندیشیده شود. البته این مساله را نمی‌توان تنها به کودکان استثنایی مبتلا به اوتیسم تقلیل داد و ما استثنایی‌هایی داریم که استثنایی نیستند. برای جداسازی دانش آموزان نباید نگاه صفر و یکی داشت. حتی جداسازی دانش آموزان استثنایی به شکل مثبت یعنی نخبگان و تیزهوشان هم می‌تواند معضل آفرین باشد. چون همان‌ها هم به شکل کلی آموزش ما کمک می‌کنند و البته این تفکیک به ضرر خود آن بچه‌ها هم است وقتی شما این‌ها را جدا می‌کنید و به آنها می‌گویید تیزهوش تصور کنید برای برایشان ایجاد می‌شود که بعدها در جامعه از همان تیزهوش ضربه خواهند خورد. از این طرف هم بچه‌های معمولی را از حضور بچه‌های درس خوان، نخبه و باهوش محروم می‌کنیم. از همین جهت هم در کشوری مانند ژاپن ما این جداسازی‌ها را نداریم. اما ادغام کودکان چه استثنایی مثبت و چه منفی، معضلاتی در بر خواهد داشت که مفهوم عدالت را به چالش خواهد کشید.»

